

ناسیونالیسم در میان ملل مسلمان و غرب

و تأثیر امت‌گرایی بر اتحاد جهان اسلام*

□ تورج میرمحمودی^۱

چکیده

مقاله حاضر باروش توصیفی - تحلیلی به بررسی و مقایسه ناسیونالیسم و امت‌گرایی در دنیای اسلام پرداخته است. تقابل و تعامل هویت ملی و امت‌گرایی اسلامی یکی از مباحث چالش‌انگیز میان متفکران اسلامی است. اتحاد دنیای اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین شریعت جزو مفاهیم اساسی اسلام هستند. همه کشورهای مسلمان مشخصات و ویژگی‌های خاص ژئوپولیتیک، فرهنگی و اقتصادی دارند و منافع ملی در هرکدام از حکومت‌ها تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی با دیگران متفاوت است. تهدیدات بین‌المللی روبروی دنیای اسلام در حال افزایش است. در چنین شرایطی، ارجحیت با اتحاد امت اسلامی است. در مقابل، ملی‌گرایان به منافع درونی و ناسیونالیسم ملی معتقد هستند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به افزایش تهدیدات بین‌المللی که عمدتاً از سوی کشورهای توسعه‌یافته غربی اعمال می‌شود، دو مفهوم اتحاد دنیای اسلام و ملی‌گرایی باهمدیگر همسو هستند و کشورهای مسلمان با حفظ هویت ملی می‌توانند به همگرایی اسلامی دست پیدا کنند و به مفهوم امت اسلامی جامه عمل بپوشانند.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰.

۱. استادیار گروه زراعت و علوم و تکنولوژی بذر، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

(toraj73@yahoo.com)

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، امت‌گرایی، وحدت‌دنیای اسلام، اسلام سیاسی.

مقدمه

گرچه وطن‌گرایی و ناسیونالیسم یکی از عوامل مهم حفظ کشور و تمامیت ارضی است و در عمده ایدئولوژی‌های معاصر وجود دارد اما ظهور و گسترش ناسیونالیسم در غرب (اروپا) و شرق (دنیای اسلام) شبیه همدیگر نبوده است. علی‌رغم اینکه سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) در اروپا تحقق یافت اما تجربه تاریخی و تحولات هزار ساله اروپا که بر پایه دو تمدن هلنیسم و آیین مسیحیت استوار بود باعث همگرایی ملل اروپایی و تشکیل اتحادیه اروپا گردید. اما ناسیونالیسم در دنیای اسلام تحت تأثیر شرایط جغرافیایی، آرای متفکران مسلمان، عملکرد حکام دنیای اسلام و نوع ارتباطشان با دنیای غرب بوده است. براین اساس دو روی‌کرد در قبال امت‌گرایی اسلامی و ناسیونالیسم در دنیای اسلام وجود دارد. دیدگاه اول این است که با تحقق ناسیونالیسم، اتحاد جهان اسلام تضعیف خواهد شد و عملاً قابل تحقق نخواهد بود. در دیدگاه دوم ناسیونالیسم و امت‌گرایی در دنیای اسلام در تعامل باهمدیگر هستند و ناسیونالیسم و ملی‌گرایی راه را برای اتحاد اسلامی فراهم خواهند کرد. بر این اساس، مسأله عمده مقاله حاضر این است که باتوجه به خطرات و تهدیدات علیه جهان اسلام، آیا ملت‌های مسلمان با حفظ هویت ملی در جهت تحقق امت‌گرایی اسلامی متحد خواهند شد؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه؟ و در صورتی که عوامل همگرایی امت‌اسلامی تحقق پیدا نکند در مقابله با تهدیدات بین‌المللی (بطور اخص از سوی غرب) چه راهکارهایی خواهند داشت؟

۱- علل ظهور و گسترش ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) در میان ملل مسیحی بدون تردید، ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی یکی از مهم‌ترین ایدئولوژی‌های قرون ۲۰ و ۲۱ میلادی است که در اروپا و عمده کشورهای دنیا به‌عنوان یک ایدئولوژی گسترش یافته است. «ناسیونالیسم یا ملت‌باوری نوعی آگاهی جمعی است، یعنی آگاهی به تعلق به ملت. ناسیونالیسم ایدئولوژی است که دولت ملی را عالیت‌ترین شکل سازمان

سیاسی می‌داند و مبارزات ملی‌گرایانه برضد چیرگی یا تاخت و تاز بیگانه برای به‌وجود آوردن یا پاسداری از چنین دولتی است " (آشوری، ۱۳۷۹: ۳۰). وجود زبان، هویت، مذهب، ریشه‌های قومی و نژادی و تجربه‌های مشترک تاریخی در گسترش حس ملی‌گرایی اروپاییان مؤثر بوده است. در واقع، ملی‌گرایی اروپایی حاصل تحولات دوره اصلاحات دینی و رفرم مذهبی در این قاره است و رنسانس یا نهضت روشنفکری آن را تقویت نمود. اروپاییان طی قرن‌ها تحت تأثیر مفاهیم و آموزه‌های فرهنگی پیش از مسیحیت و فرهنگ هلنیسم (تمدن یونان و روم باستان) قرار داشتند.

با ظهور مسیحیت اندیشه حاکمیت دین بر دولت در چارچوب کلیسای کاتولیک بر اروپا حاکم گردید و پاپ‌ها مهم‌ترین شخصیت‌های مذهبی و سیاسی در طول تاریخ قرون وسطی بودند. در این دوران که به عصر تفتیش عقاید یا انگیزیسون معروف است هزاران نفر به جرم ارتداد و جادوگری به دستور کلیسا سوزانده شدند و علم، محصور در تجربیات و مطلقات کلیسا شد به طوری که زمین مرکز جهان هستی شناخته شد و کتاب مقدس تنها منبع مورد اعتماد جهت درستی و ابطال پدیده‌های علمی شناخته شد. در دوره حاکمیت کلیسا، بسیاری از پادشاهان اروپایی جهت کسب مشروعیت و تداوم سلطه سیاسی به قدرت و نفوذ معنوی پاپ‌ها نیاز داشتند. پادشاهان اروپایی حتی جهت مشروعیت بخشیدن به جنگ و صلح از پاپ اجازه می‌گرفتند. این ارتباط در دوره جنگ‌های صلیبی به اوج خود رسید و آنها با تکیه بر ارتباط دین و دولت درصدد تبیین وضع موجود شدند و مفهوم امت مسیحی و پیروان عیسی جایگاه خاصی در میان اروپاییان پیدا کرد. این مفهوم در مقابل مفهوم بربر که به مسلمانان اطلاق می‌کردند تقویت شد. در واقع، این تلاقی دو جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی و مسیحی بود که در قالب جنگ مذهبی، تمدنی شکل گرفت. با پایان جنگ‌های صلیبی، تمدن‌های اسلامی و مسیحی تا حدودی به سمت صلح پیش رفتند و یافته‌های علمی، فرهنگی را به همدیگر منتقل کردند «به طوری که گروهی از محققان چون دکتر فروی معتقدند که دانش رنسانسی غرب، ناشی از تماس اروپاییان با تمدن اسلامی بر اثر جنگ‌های صلیبی بوده است» (لطفی، ۱۳۸۶: ۳۳).

اما با تداوم حاکمیت کلیسا و محدودیت‌های فراوانی که علیه اندیشمندان،

دانشمندان و حتی مؤمنان مسیحی اعمال شده بود، بسیاری از متفکران اروپایی به روی کرد مستبدانه آیین کاتولیک اعتراض کردند و جنبش رفرمیسم یا اصلاحات دینی به رهبری مارتین لوتر آلمانی (۱۴۸۳-۱۵۴۶م) و بعدها ژان کالون فرانسوی (۱۵۰۹-۱۵۶۴م) شکل گرفت. فرضیه مارتین لوتر مهم ترین بنیادهای فکری و فلسفی کلیسای کاتولیک را زیر سؤال برد. او به شدت به قدرت مطلقه پاپ‌ها و صلاحیت گسترده کلیسا در امور مؤمنان اعتراض کرد و بخش مهمی از فساد و هرج و مرج درونی کلیسا را محصول روی کرد واسطه گرایانه آیین کاتولیک نسبت به رابطه خدا و مؤمن می دانست. از نظر او، برای اثبات ایمان نیازی به حضور پاپ، کلیسا و تشریفات مرسوم نیست و مؤمن خود می تواند ایمان مسیحی خویش را با اعمال مؤمنانه اثبات نماید. چنین موضعی با مقاومت کلیسا مواجه شد و حکم ارتداد وی صادر گشت. اما جنبش اعتراضی و اصلاح طلبانه پروتستانتیزم اکثر کشورهای اروپایی را فرا گرفت و آیین جدید مهم ترین رقیب و بدیل آیین سنتی کاتولیک شد. نقطه نظرات مارتین لوتر انعکاس توسعه شهرنشینی - رشد اقتصادی پولی - ظهور و گسترش سرمایه داری بورژوازی و تشکیل دولت‌های ملی بود (بیگدلی، ۱۳۸۴: ۲۶۳). این شرایط فرصتی مناسبی برای برخی از پادشاهان اروپایی فراهم کرد که از دخالت پاپ‌ها و کاردینال‌ها در امور سیاسی و دنیوی شاه، نجات پیدا کنند. تعدادی از سلاطین اروپایی از مذهب جدید پروتستان حمایت کردند.

بعدها طی جنگ‌های سی ساله در قرن ۱۷، امپراطوری‌های آلمان و هابسبورگ با فرانسه و سوئد رو در رو قرار گرفتند که در نهایت با معاهده صلح وستفاليا در ۱۶۴۸م و تضعیف آلمان خاتمه پیدا کرد. این معاهده پایان عصر قدیم و شروع دوره جدید در تاریخ روابط بین الملل بود چرا که مفهوم ملت و ناسیونالیسم با تقسیمات جدید ناشی از معاهده وستفاليا شکل گرفت. همچنین تحولات عصر روشنگری یا رنسانس در قرن ۱۷ به چند صدسال قرون وسطی خاتمه داد و در نبرد عقلانیت و خرد با اوهام و خرافات، اندیشه و خرد پیروز شد و حاکمیت کلیسا پایان یافت.

در حوزه اندیشه سیاسی دو مفهوم در مقابل همدیگر قرار گرفتند: تفکر سنتی پادشاه محور و ملت محور. اندیشه شاه سالاری یا پاتریمونیال خاستگاه تاریخی قدیمی در

شرق و غرب داشته است. بر اساس این تفکر مبنای مشروعیت، حق الهی حکومت است که به یک خاندان خاص منتقل می‌شود و قدرت موروثی است و از سوی فرزندان ذکور تداوم پیدا می‌کند و سلطنت ودیعه‌ای الهی است که باید توسط پادشاه حفظ شود و او امر وی، اطاعت از امر مقدس است حتی پس از ظهور آیین پروتستان این اندیشه بین تعدادی از پادشاهان طرفدار پروتستان باقی ماند. از سوی دیگر پادشاهان پروتستان با تکیه بر باورهای این جنبش مذهبی به توسعه تجارت و بازرگانی پرداختند زیرا پروتستانتیزم معتقد است که مهم‌ترین دشمن ایمان، فقر است و برای اثبات ایمان مسیحی باید فقر کاهش پیدا کند و بهترین راه کاهش فقر تجارت و بازرگانی است. لوتر همانند اغلب الاهیون قرون وسطی، حرفه را به معنی نوعی زندگانی می‌دانست که فرد بنا بر میشت الهی داراست و سرپیچی از آن مخالف احکام الهی است. فعالیت اقتصادی که زمانی خطری برای روح تلقی می‌شد، پس از تعمید در آب‌های شفا دهنده، ولی بیخ زده الهیات کالوینیستی، قداستی تازه می‌یابد. کار فقط وسیله اقتصادی و امرار معاش نیست بلکه هدفی معنوی است. آزمندی هر چند خطری برای روح انسانی است ولی از بطالت و بیکاری سهمگین‌تر نیست. از آنجا که تهیدستی اخلاق را زایل می‌کند، فرد موظف است حرفه پر درآمدی برای خود برگزیند. میان تقوا و ثروت جویی نه تنها تضادی وجود ندارد، بلکه آن دو متحد یکدیگرند (وبر، ۱۳۷۱: ۱۸). بر این اساس کشف سرزمین‌های جدید، توسعه تجارت دریایی، ظهور استعمار و انقلاب صنعتی همه به نوعی در ارتباط با جنبش پروتستان بودند. همچنین توسعه سرمایه داری و انقلاب صنعتی فنودالیسم را در اروپا از بین برد و پادشاهی مطلقه را که میراث قرون وسطی بود با چالش روبرو ساخت چرا که در ساختار فنودالیسم و پادشاهی سنتی منافع اقتصادی طبقات خاص و ممتاز جامعه تأمین می‌شد و به علت نبود قانون یا نقص آن، از منافع طبقات فرودست حمایت نمی‌شد.

با پایان جنگ‌های مذهبی سی ساله و انعقاد صلح وستفاليا دوره کهن اروپای مسیحی پایان یافت و مفاهیم نوین در قاموس انسان جدید اروپایی ظهور یافت: خردورزی و عقلانیت، اومانیزم (انسان‌مداری)، سکولاریسم (جدایی دین از سیاست)، قانون‌گرایی، حقوق طبیعی و فطری، تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم و انقلاب

علمی. این مفاهیم جهان بینی و ایدئولوژی قرون وسطی را زیر سؤال برده و بیش از همه حاکمیت مطلق پادشاهی را زیر سؤال بردند. افرادی چون جان لاک، مونتسکیو، ولتر، ژان ژاک روسو، فرانسیس بیکن، رنه دکارت طی فاصله زمانی سه قرن اروپا را دچار تغییر و تحول کردند. طی قرون ۱۷ و ۱۸ اندیشه مردم سالاری با شک بنیادی از منشأ حاکمیت مطلقه پادشاهی بین اندیشمندان رواج پیدا کرد. فروپاشی اندیشه حاکمیت مطلقه با رواج حقوق فطری و طبیعی همراه بود. کشور انگلستان در سال ۴۹-۱۶۴۸م انقلابی را تجربه کرده بود که با اعدام پادشاه چارلز استوارت اول بثمر نشست. اعدام پادشاه مطلقه تصور تاریخی اروپاییان را که حکومت ودیعه الهی است را برای همیشه شکست. کاهش قدرت اشراف زادگان و تضعیف فئودالیسم و ایجاد حکومت جمهوری توسط الیور کرامول، در جامعه بشدت طبقاتی انگلستان، زنگ خطر انقلاب را در فرانسه نیز به صدا درآورد. اولین اعلامیه حقوق شهروندی در ۱۶۸۹م در انگلستان نوید دهنده این امر بود که سیستم ارباب رعیتی در برابر بورژوازی در حال ظهور تضعیف شده و پارلمان خواهان به رسمیت شناختن آزادی بیان و حقوق مردم است. تحولات انگلیس حتی برشارل منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵م) حقوقدان و فیلسوف فرانسوی مؤثر بود به طوری که در کتاب معروف روح القوانين، از تفکیک قوا و عدم تمرکز آنها در دست یک تن (شاه) صحبت می کند و نظریه او در باب تقسیم قوا (مقننه، مجریه، قضاییه) در قرن بیست و یکم توسط سیستم های سیاسی متفاوت اعمال می شود. علی رغم مقاومت سیستم استبدادی در اروپا در نهایت اندیشه حاکمیت ملی پیروز شد و باور به پادشاهی مطلقه نتوانست مانع انقلابات دموکراتیک در این قاره شود و اندیشه مترقی جمهوری بر پادشاهی غلبه کرد. ژان ژاک روسو پدر معنوی و معمار انقلاب فرانسه با نگارش کتاب قرار داد (میثاق) اجتماعی پیشرو چنین اندیشه ای بود. هرچند روسو چند سال قبل از انقلاب کبیر (۱۷۸۹م) فرانسه فوت کرد (۱۷۱۲-۱۷۷۸م)، اما اندیشه پیشرو او و اعتقاد به آزادی و برابری ابنای بشر اریکه قدرت خاندان سلطنتی بوربون را در فرانسه لرزاند و لویی شانزدهم مجبور به قبول حکومت مشروطه شد، به طوری که در سال ۱۷۹۱ کار تدوین قانون اساسی محصول مجلس مؤسسان پایان یافت. این قانون تا حد زیادی متأثر از اعلامیه حقوق بشری بود

که در ۱۷۸۹م منتشر شده بود و مفاد آن در رأس قانون اساسی ۱۷۹۱م قرار گرفت، در این قانون حاکمیت متعلق به ملت و غیر قابل تجزیه است (نقیب زاده، ۱۳۷۷: ۱۳۰).

دیگر ملل اروپایی به اندازه فرانسه در تحقق وحدت ملی موفق نبودند و از کنگره وین ۱۸۱۵م که منجر به سقوط ناپلئون بناپارت و تقسیم مجدد مرزها توسط قدرت‌های اروپایی گردید و آرمان‌ها و احساسات ملت‌های کوچک نادیده گرفته شد. "بلژیک را به هلند بخشیدند، به علاقه مردم آلمان برای وحدت ملی خود توجه‌ای نکردند و آن را تحت اداره اتریش قرار دادند، ایتالیا را به صورت اول تجزیه کردند و هر قسمت را تحت نفوذ یک کشور بیگانه قرار دادند، سرنوت مجارها، اسلاوها و مردم منطقه بالکان هم بهمین صورت شد. چنین بود که احساسات ملی رنگ انقلابی به خود گرفت و به صورت قوه محرکه اغلب جنگ‌ها و انقلابات و تحولات قرن نوزدهم اروپا در آمد. در انقلابات ۱۸۳۰م با لیبرالیسم و در انقلابات ۱۸۴۸م با دموکراسی همدوش گردید. جنگ‌های وحدت ایتالیا و وحدت آلمان و بحران‌های منطقه بالکان همه بنا به انگیزه‌های ملی صورت گرفت و بالاخره نیز جنگ جهانی اول را عده‌ای بحران ناسیونالیسم و پایان آن را حل این مسأله دانسته‌اند و در پایان آن نیز ملت‌های اروپای شرقی به حاکمیت ملی خود دست یافتند (نقیب زاده، ۱۳۷۵: ۴۷). مسأله حائز اهمیت اینکه در جنگ‌های قرن نوزدهم درون قاره اروپا مذهب عامل اساسی جهت شروع و پایان مخاصمات نبود و ملی‌گرایی و ناسیونالیسم بر هویت دینی مسیحیت تفوق یافته بود و هویت اروپایی بر پایه ملی‌گرایی و ناسیونالیسم شکل گرفت. اما بعدها و از ۱۹۹۰م بعد از پیمان‌های ماستریخت و رم، روند وحدت اتحادیه اروپا کامل شد و یکی از پایه‌های اساسی این وحدت هویت مسیحی ملل اروپایی بود.

۲- سکولاریسم و ملی‌گرایی در میان ملل مسیحی

اصلاحات دینی نه تنها باعث تغییر پیکره مسیحیت در اروپا گردید، بلکه در تقویت مبانی فکری و فلسفی سکولاریسم نیز مؤثر بود. به عبارتی ریشه سکولاریسم را می‌توان در سقوط اندیشه قداست کلیسا و پاپ مشاهده نمود. گسترش سکولاریسم به طور عملی با انقلاب فرانسه و تضعیف بنیاد کلیسا همراه بود. مهم‌ترین تأثیر سکولاریسم

دین زدایی از جامعه اروپایی بود فلسفه لیبرالیسم و دموکراسی در تبیین سکولاریسم مؤثر بود. باورهای مذهبی که در گذشته حول مسیحیت و وحدت دینی با محوریت پاپ می‌چرخید از قرن ۱۸م بر ناسیونالیسم و ملی‌گرایی و حقوق فردی انسان اروپایی خلاصه شد. جدایی دین از سیاست همراه با تقویت روحیه ملی و برابری حقوقی برای شهروندان که در قالب قانون اساسی قابل اعطا بود. باور به انتقال مرجعیت از نهادهای دینی به اشخاص یا سازمان‌های غیر دینی بر اساس این نظریه آنچه که در امور اجتماعی اصالت دارد، سیاست است نه دین که دارای جنبه فردی و عبادی می‌باشد (علیزاده، ۱۳۸۶: ۲۵۹). باعث شد امر مقدس و مذهبی قابلیت نقد پیدا کند. آرمان شهرهای مسیحی آکویناسی و آگوستینی جای خود را به دولت - کشورهای جدید داد و معیار سعادت و فضیلت در تحقق حقوق شهروندان و بر پایه مرزهای سیاسی حمایت شده متمرکز شد. در این راستا وظیفه شهریار نه به بهشت رساندن مؤمنان و تعیین مجازات‌های اخروی و اخلاقی مرسوم بلکه تأمین نیازهای دنیوی آنان بود. این تغییرات فقط در حوزه فلسفه سیاسی و دین اتفاق نیفتاد بلکه تحولات عینی در طبقات اجتماعی و سبک زندگی عمومی رخ داد و شهرنشینی گسترش یافت و به موازات فتودالیسم روبه کاهش گذاشت. با انحلال جامعه فتودالی و در نتیجه تجزیه روابط اجتماعی، مسأله فرد و حقوق او برای نخستین بار مطرح شد و با توسعه کامل دولت - ملت و افزایش روبه رشد حق رأی دموکراتیک مداخله سیاسی گسترده «مردم» بر خلاف محدودیت‌های سنت و آداب و عقاید امکانی جدی یافت (لوی، ۱۳۸۰: ۳۹). علم‌گرایی، پوزیتیویسم و اثبات‌گرایی و نقد الهیات که ناشی از تفکر اومانیستی و غایت‌گرایی انسان بود در عمل هویت دینی اروپا را به عقب راند. اما مسأله حائز اهمیت اینکه حتی سکولاریسم نیز نتوانست تأثیر طولانی مدت مسیحیت را از هویت اروپایی محو کند، به طوری که یکی از شاخص‌های اساسی اتحادیه اروپایی، هویت مشترک مسیحی است که مانع عضویت همسایگان مسلمان از قبیل ترکیه (فارغ از موانع داخلی) در اتحادیه شده است. هویت مسیحی حتی در ماهیت و اهداف برخی احزاب سیاسی اروپایی نقش اساسی دارد، به نحوی که برخی از آنان از جمله احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی در نحوه پراکندگی و تعداد طرفداران در خیلی از کشورهای اروپایی

پایگاه اجتماعی دارند. مرام سیاسی اغلب آنها آمیزه‌ای از ملی‌گرایی و ارزش‌های مذهبی مسیحی است که بیشتر بر پایه عمل‌گرایی متکی است و چارچوب ایدئولوژیک آن کمرنگ است چرا که با تفوق سکولاریسم بر اندیشه دینی در اروپا، عنصر مذهب به تنهایی قادر به حل بحران‌ها و چالش‌های پیش روی ملل غربی نبوده است، بنابراین تلفیقی از آموزه‌های سکولاریسم، سرمایه‌داری، ناسیونالیسم و برخی ارزش‌های اخلاق‌گرایانه و مذهبی مسیحی، ملل اروپایی را در انتخاب چند وجهی قرار داده است.

۳- مارکسیسم و فاشیسم: چالش ناسیونالیسم اروپایی

ناسیونالیسم اروپایی در اواخر قرن نوزدهم و نیمه قرن بیستم با چالش ظهور دو ایدئولوژی کمونیسم و فاشیسم مواجه شد که هرکدام تأثیر خاصی در ساختار فلسفی، اجتماعی و سیاسی پدیده دولت - ملت اروپایی گذاشتند. به طوری که بیم فروپاشی مرزهای سیاسی موجود تبدیل به چالش امنیتی دولت‌های ملی‌گرای اروپایی شد. مسأله حائز اهمیت اینکه رژیم‌های کمونیستی و فاشیستی علی‌رغم مبانی فلسفی متفاوت در مجموعه دولت‌های توتالیتر قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر رژیم‌های توتالیتر به دو دسته تقسیم می‌شوند: راست افراطی که از آن به فاشیستی و چپ افراطی که از آن به کمونیستی یا سوسیالیستی یاد می‌شود. اینشتاین و فالگمان نیز تفسیر روان‌شناختی رژیم فاشیستی و کمونیستی را از جنس واحدی بر می‌شمارند و هر دو را در سبب توتالیتراریسم در مقابل رژیم‌های دموکراتیک قرار می‌دهند. رژیم‌های کمونیستی نیز نوع فاشیستی آن فردیت یا فرد‌گرایی انسان‌ها را نادیده گرفته‌اند و در طیف اصالت جمع و روح جمع‌گرایی قرار می‌گیرند. هر دوی آنها در مقابل دموکراسی قرار می‌گیرند و اقتداری‌اند نه دموکراسی (برزگر، ۲۶۰: ۱۳۸۹). اندیشه مارکسیسم در اواخر قرن نوزدهم که خود متأثر از تحولات درونی سیستم سرمایه‌داری بود، مفهوم دولت - ملت در اروپا را به مثابه یک ایدئولوژی و جنبش اجتماعی به چالش کشید. تعارض ساختاری کمونیسم با ناسیونالیسم نه تنها در شیوه متفاوت حکومت‌داری، بلکه تقابل در مبنا و هدف، روش و غایت دو ایدئولوژی بوده است. در واقع بخشی از نگاه مارکسیسم به انترناسیونالیسم

یا بین‌المللی‌گرایی متمرکز است که با وجوه ناسیونالیسم تفاوت دارد. در ایدئولوژی مارکسیستی جهت تحقق همگرایی جهانی، مرزهای سیاسی به مفهوم ناسیونالیستی و دولت سرمایه‌داری و طبقات مرتبط با آن حذف می‌شوند. "مارکس در برنامه فعالیت سیاسی خود انقلاب را به مثابه ابزار ضروری انتقال جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیزم نامید (ابنشتاین، ۱۳۶۶: ۱۴۳). تحقق چنین ایده‌ای برای دولت‌های ملی‌گرای اروپا هزینه‌گزاران جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم را به همراه داشت و حفظ مرزهای بین‌المللی و نظام سرمایه‌داری برای اروپا اولویت حیاتی داشت. اما ظهور ایدئولوژی و جنبش فاشیسم که خود محصول نظام سرمایه‌داری بود، برای مدت کوتاهی مارکسیسم و لیبرال‌دموکراسی غرب را در یک جبهه متحد قرار داد و در طی جنگ جهانی دوم دولت‌های انگلیس، آمریکا و فرانسه جهت حذف فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان با دشمن و رقیب ایدئولوژیک یعنی شوروی متحد شدند. اما طی جنگ سرد تعارضات ایدئولوژیک دو اندیشه تداوم یافت و در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی (۱۹۷۹م)، شکل سیاسی و نظامی گرفت و تأثیر مستقیم آن تقویت جبهه مجاهدان عرب و تأسیس القاعده و طالبان بود که آینده سیاسی دنیای اسلام را تا دهه اخیر تحت تأثیر قرار داده است. مسأله حائز اهمیت اینکه با سقوط شوروی جبهه کمونیسم با خوانش انتقادی از درون و بیرون مواجه شد و در دو بعد تئوریک و عملی، آرمان اترناسیونالیسم با ناکامی مواجه شد و ناسیونالیسم و ملی‌گرایی اروپایی در قالب لیبرال‌دموکراسی فرصت تجدید قوا یافت. بحران‌های منطقه‌ای و جهانی پسا کمونیسم نیز حاکی از آن بوده که ناسیونالیسم در مواجهه با چالش کمونیسم تا دوره معاصر کامیابی داشته است و دولت - ملت‌های اروپایی علی‌رغم همگرایی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی با یکدیگر تحت عنوان اتحادیه اروپایی، ملاحظیات ایدئولوژیک، امنیتی و سیاسی ملی را مورد توجه قرار داده‌اند و مرزهای سیاسی که نمادی از ناسیونالیسم ملی است هنوز در انتخاب منافع ملی و فراملی آنها اولویت دارد.

در مقایسه چالش فاشیسم و کمونیسم با ناسیونالیسم اروپایی، فاشیسم چه در قالب ایدئولوژی و جنبش متأخر از کمونیسم بوده، اما ریشه‌های آن به بحران نظام سرمایه‌داری در اواخر قرن ۱۹م و اوائل قرن بیستم باز می‌گردد و حتی می‌توان در اندیشه‌های

ناسیونالیسم نژادگرای اروپایی و در چارچوب سیستم سرمایه داری و اوج آن یعنی امپریالیسم جستجو کرد. ناسیونالیسم نژادگرا با ناسیونالیسم دموکراتیک متفاوت است و با مبانی اندیشه عصر روشنگری و لیبرالیسم فاصله دارد و شکل افراطی ناسیونالیسم است. در چارچوب اندیشه فاشیسم تلاش برای کسب سروری در سطح جهانی پس از کسب سروری در سطح تحلیل ملی از سوی نژاد برتر منطقی است که به پدیده امپریالیسم می‌انجامد. در میان ملت‌ها نیز ملتی برگزیده وجود دارد که مستحق حاکمیت بر همه ملل دیگر است. فاشیسم از نوع آلمانی آن کوشید تا با کشتار میلیون‌ها انسان اندیشه برتری نژادی آلمانی و تأمین سلطه جهانی آن و تشکیل دولت جهانی را محقق سازد (ابنشتاین، ۱۳۷۶: ۱۷۶). از منظر این ایدئولوژی، مارکسیسم و حتی ملی‌گرایی مرسوم در غرب و بالطبع کمونیست‌ها و یهودیان برای آنان دشمن تلقی می‌شدند. به طوری که به تفسیر فاشیستی موجودات انسانی در درجه اول مخلوقات یک ملت، نژاد یا قوم‌اند. بنابراین انسان کلی و انتزاعی وجود ندارد، بلکه انسان آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و جز آن وجود دارد (وینسنت، ۱۳۷۸: ۲۲۴). در قالب این تفکر ناسیونالیسم دموکراتیک که مبتنی بر برابری، آزادی و حقوق یکسان است، مردود شناخته می‌شود و اصل نابرابری نژادی، جنسیتی، فرهنگی بر روابط انسان‌ها حاکم است. مبنای این اندیشه نه عقلانی بلکه بر پایه احساسات جمعی و هویت خردگریز و ضدیت با دیگران استوار است. همچنین تمایل به گذشته آرمانی و وحدت از دست رفته به رهبری یک ملت و قوم خاص و پیشوا به‌عنوان آمریت سیاسی در فلسفه سیاسی فاشیسم حایز اهمیت است. آنان البته از علقه‌های مذهبی هم در این بین استفاده می‌کنند و برای پیامبران نقشی نژادی قایلند به طوری که از نظر چمبرلین، حضرت مسیح یک پیامبر آریایی بوده و این تعلق را از اختصاصات مسیح مانند دوست داشتن، ترحم و شرف که از مشخصات روانی نژاد آریا بوده ثابت می‌کرده است (رواسانی، ۱۳۸۰: ۵۱). مجموعه ایدئولوژی و جنبش فاشیسم در جنگ جهانی دوم ناسیونالیسم اروپایی را با چالش مواجه ساخت اما در نهایت با فروپاشی نظام‌های اقتدارگرای موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان بیم این ایدئولوژی برای ناسیونالیسم اروپایی کاهش یافت. اما با ظهور جنبش راست افراطی، فاشیسم جدید اروپایی در حال احیا است که می‌تواند

آینده ملی‌گرایی را در اروپا با خطر مواجه سازد.

۴- قومیت و ملی‌گرایی در میان ملل اسلامی

ظهور ملی‌گرایی در دنیای شرق و به‌طور اخص در جهان اسلام بدون ارتباط با تحولات اروپا و غرب نبوده است چرا که روی‌کرد استعماری و توسعه‌طلبی اروپاییان که با حمله به سرزمین‌های تازه همراه بود و تمایل آنها به تبلیغ مسیحیت در قالب مسیونرهای مذهبی، کشورهای غیر غربی را تضعیف ساخته بود به‌طوری که روی‌کرد استعماری و تجاوزات نظامی و بهره‌کشی اقتصادی کشورهای اروپایی از ملل دیگر طی چند قرن، منجر به عقب‌ماندگی اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیایی و آفریقایی و حتی امریکای لاتین شده بود. در برابر چنین تهاجماتی، کشورهای تحت سلطه به مقابله برخاستند و ظهور ناسیونالیسم ملی یکی از این واکنش‌ها بود که در دنیای شرق و حتی در قاره امریکا اتفاق افتاد و بر این اساس دو نوع ناسیونالیسم مجزا قابل بررسی‌اند: الف. ناسیونالیسم دولت‌های استعماری که هویت واحد برای خود تحت عنوان ملت فاتح و برتر می‌شناسند و در روابط استعماری آن را اعمال نموده‌اند و هویت «من برتر» را در مقابل «دیگری فروتر» یا ملت‌های تحت انقیاد قرار داده‌اند. ب. ناسیونالیسم ملت‌های تحت استعمار که راه نجات خود را در وحدت ملی و همبستگی سیاسی، فرهنگی و مذهبی دیده‌اند. (اتحاد ناسیونالیسم ملی و امت‌گرایی اسلامی را در چنین چارچوبی می‌توان در نظر گرفت). سال‌های پس از جنگ جهانی دوم شاهد مهم‌ترین جنبش‌ها و نهضت‌های استقلال‌طلبانه علیه استعمار اروپایی بودیم از جمله جنبش استقلال هند در (۱۹۴۷م) علیه بریتانیا و نهضت آزادی‌بخش الجزایر (۱۹۶۲م) علیه استعمار فرانسه که هر دو با تکیه بر ناسیونالیسم و ملی‌گرایی به استقلال رسیدند. سلطه انگلستان بر هند با چپاول و غارت بی‌حساب ثروت‌های موجود هند آغاز شد به‌طوری که در فاصله جنگ پلاسی تا واترلو (۱۷۵۷ تا ۱۸۱۴م) بین ۵۰۰ میلیون تا یک میلیارد پوند به‌وسیله انگلیسی‌ها از هند خارج شده است (الهی، ۱۳۷۹: ۸۳).

پس از استقلال شبه قاره هند از انگلستان، ناسیونالیسم ملی در مقابل هویت اسلامی قرار گرفت و اختلافات مذهبی بین مسلمانان هند و هندوها منجر به تنش‌های

خطرناک در این کشور گردید و در نهایت با استقلال پاکستان از هند در ۱۹۴۷م کشور مسلمان پاکستان تاسیس گردید و در ۱۹۷۱م نیز پاکستان شرقی با نام بنگلادش از کشور پاکستان جدا شد. اما روند ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در دیگر ملل مسلمان به آسانی میسر نشد. گسترش ملی‌گرایی در دنیای اسلام مرتبط با تضعیف و تجزیه امپراطوری عثمانی در ابتدای قرن بیستم و پس از جنگ جهانی اول بوده است. با تأسیس امپراطوری عثمانی و تثبیت قدرت آن، تعدادی از کشورهای اروپایی با این امپراطوری همسایه شدند. ممالک تحت سلطه این امپراطوری ترکیب نامتوازی از اعراب، ارمنی‌ها، یونانی‌ها، یهودیان، مسیحیان، بلغارها، مجارها و دهها قومیت و ملیت متفاوت بودند. گرچه اروپایی‌ها مهم‌ترین دشمن و رقیب این امپراطوری بودند ولی همسایه شرقی عثمانی یعنی امپراطوری صفوی نیز که بر پایه مذهب تشیع استوار بود دوره‌ای از جنگ و صلح و مذاکره و معاهدات مرزی را با عثمانی تجربه کرده بود. اما از اواخر قرن هجدهم و با مرگ پادشاهانی مثل سلطان سلیمان قانونی، جنگ‌های پی‌درپی، تحرکات درونی دربار عثمانی و رقابت شاهزادگان، نارضایتی ملل تابعه، تفوق صنعتی و اقتصادی اروپا بر عثمانی و مهم‌تر از همه تمایل اروپا در تقویت جنبش‌های ناسیونالیستی جهت تجزیه عثمانی در تضعیف این امپراطوری مؤثر افتادند و متصرفات اروپایی عثمانی از قبیل یونان، بلغارستان، مونته‌نگرو و... به استقلال رسیدند. بعدها مرد بیمار اروپا در اوایل قرن بیستم به احتضار افتاد و علی‌رغم اصلاحات، با الغای سلطنت و خلافت (۱۹۲۴) عملاً از بین رفت. در این شرایط متصرفات مسلمان نشین عمدتاً عرب عثمانی نیز با کمک دولت‌های فرانسه و انگلستان عَلم استقلال برداشته و خواهان جدایی شدند. به عبارتی ناسیونالیسم در کشورهای اسلامی و عرب نتیجه ضعف و تجزیه امپراطوری عثمانی بود. در واقع، بسیاری از طرفداران ملت‌گرایی عربی با انتقاد از روی کرد دولت عثمانی معتقد بودند که هویت عربی با اسلام عجین شده و این اندیشه که خلافت در حکومت عثمانی تجلی پیدا کرده است را نفی می‌کردند و بر علقه‌های عربی تأکید داشتند. آنها از احزاب، انجمن‌ها و مطبوعات جهت سازمان‌دهی به اندیشه ناسیونالیسم عربی بهره گرفتند و حتی افرادی چون میشل عفلق سوری با تأسیس حزب بعث در سوریه سعی در پروراندن ناسیونالیسم عربی به‌عنوان یک واقعیت

برتر از دین اسلام نمود. او معتقد بود: اسلام جرقه‌ای از اخگر امت عربی و جلوه‌ای از لعل نبوغ آن است و در مقایسه با امت عرب اهمیت چندانی ندارد، همچنین به نظر او، اسلام رخداد عصر جاهلیت بوده و حزب بعث تبلور عصر طلایی امت عرب است (علیزاده، ۱۳۸۶: ۴۷).

اندیشه هویت‌گرایی عربی شالوده‌تفکر بسیاری از اندیشمندان عرب گشت. با تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸م و به رسمیت شناختن آن توسط سازمان ملل متحد ناسیونالیسم عربی به اوج خود رسید و کودتای افسران آزاد در ۱۹۵۲ به رهبری جمال عبدالناصر گرچه به حاکمیت ملک فاروق و حکومت سلطنتی پایان داد اما محبوبیت ناصر را کاهش نداد. حتی بحران کانال سوئز (۱۹۵۶م) در تقویت ناسیونالیسم عرب مؤثر افتاد. بعدها با مرگ جمال عبدالناصر، انورالسادات جانشین وی با انعقاد صلح کمپ دیوید با اسرائیل از بسیاری از آرمان‌های اعراب فاصله گرفت و با حذف اخوان المسلمین، مصر بین ملل عربی دچار انزوا شد و اهمیت خاص خود را از دست داد. در مقابل دولت‌های عربستان، عراق، سوریه قدرت گرفتند. اما ایده ناسیونالیسم عرب که در قالب اتحادیه شکل گرفت نتوانست چندان موفق باشد و اختلافات و منافع متعارض اعضای اتحادیه عرب، اخراج مصر، عدم توانایی اعراب در حل مسأله فلسطین و نفوذ قدرت‌های بین‌المللی باعث ناکارآمدی این اتحادیه و جنبش ناسیونالیسم عرب گردید. در بقیه کشورهای مسلمان نیز ناسیونالیسم برحسب ملاحظات داخلی، نوع ارتباط دولت و جامعه و تهدیدات داخلی و بین‌المللی شکل گرفت. خیلی از این دولت‌ها گرچه برحسب مبارزات ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه به وجود آمدند اما روی کرد آنها بعد از پیروزی نهضت‌های ملی متفاوت بوده است: دولت‌های برآمده از جنبش‌های ضد استعماری در ابتدا شعارهای وحدت ملی، برابری قومی و همزیستی مذهبی را سر می‌دادند، اما خودشان درگیر مسائلی نظیر شکل حکومت، تقسیمات سرزمینی و اداری، سهم کردن گروه‌های قومی و نژادی مختلف در نهادهای نظامی و اداری حکومت مرکزی، توزیع منابع اقتصادی، تعیین مذهب و زبان رسمی، کشور بودند و همه این مسائل خواه ناخواه با مسأله قومیت‌ها و مذاهب و تعارضات مربوط ارتباط پیدا می‌کرد و دولت را نیز درگیر این منازعات می‌کرد (ساعی، ۱۳۸۰، ۲۳۹).

خیلی از کشورهای مسلمان بازمانده از تجربه دوره استعمار با این مشکل مواجه بوده‌اند. بخش مهمی از تنازعات قومی، فرقه‌ای و مذهبی در خاورمیانه و آفریقا از آن جمله‌اند. در پاکستان گرچه مذهب عامل اصلی جدایی از هند بود اما همین عامل نتوانست وحدت ملی را بین پاکستانی‌ها ایجاد کند و تشتت قومی، فرقه‌ای و ملی سراسر این کشور را فراگرفته است. افغانستان نیز گرچه به صورت مستقیم دوره استعمار را تجربه نکرده اما سال‌ها رقابت امریکا و شوروی در خاک این کشور زمینه را برای حضور طالبان و القاعده و دیگر گروه‌های رادیکال فراهم ساخت و علی‌رغم تشکیل دولت وحدت ملی، فرایند هویت ملی در این کشور بسیار ضعیف است. برخی از کشورهای درگیر استعمار مانند الجزایر نیز درگیر دو دیدگاه متفاوت در وحدت و هویت ملی شدند. بخشی از جامعه الجزایر با تأکید بر تأثیر و نفوذ چندساله فرانسه بر ساختارهای اقتصادی، صنعتی و سیاسی الجزایر خواهان حفظ ارتباط با فرانسه در قالب کشور حامی شدند و به عبارتی قطع ارتباط با استعمار فرانسه را برابر با عقب ماندگی و عدم توسعه در الجزایر می‌دانستند. در مقابل طرفداران ناسیونالیسم ملی دلیل اصلی عقب ماندگی الجزایر را به حضور طولانی مدت استعمار فرانسه نسبت داده‌اند و به عبارتی ریشه‌های عدم توسعه را بیرونی دانسته‌اند. همراه با عوامل عینی ریشه‌های روانی عدم وحدت ملی در کشورهای مسلمان درگیر پدیده استعمار نیز وجود داشته است (ساعی، ۱۳۷۶: ۱۰۶). در برخی از کشورهای مسلمان تضاد بین منافع ملی و منافع رهبران سیاسی به منازعات داخلی این کشورها دامن زده و روند وحدت ملی بسیار تضعیف شده از جمله در عربستان سعودی و در دوران حکومت صدام در عراق این تقابل دیده شده است. به طور کلی روند ناسیونالیسم در خیلی از کشورهای مسلمان سیر منظم نداشته و بر اثر دخالت عوامل بیرونی (نظام بین الملل) و درونی (حاکمیت داخلی) در نوسان بوده است.

۵- دین و تئوری امت اسلامی

گرچه سه دین توحیدی اسلام، یهود و مسیحیت همه به امت‌گرایی توجه کرده‌اند، اما در اسلام توجه خاصی به تشکیل حکومت اسلامی و وحدت امت مسلمان شده

است. اما در مورد چگونگی تشکیل این حکومت، مختصات آن، شرایط حاکم اسلامی، چگونگی انتصاب یا عزل وی بین نظریه پردازان و علمای اهل سنت و تشیع اختلافاتی وجود دارد. در این میان برخی از فرق اسلامی که اهمیت چندانی در تاریخ و اندیشه اسلامی ندارند حتی قایل به تشکیل حکومت اسلامی نیستند. اما تعداد و بنیاد اندیشه آنان در مقایسه با مذاهب تشیع و اهل سنت قابل مقایسه نیست. بر همین اساس هر دو شاخه اسلامی معتقد به تشکیل حکومت اسلامی و اتحاد امت مسلمان هستند. «اسلام در مقایسه با دیگر ادیان تنها یک دین نیست، بلکه نظامی دولتی نیز بوده و نظریه سیاسی و حقوقی آن به اشکال مختلف اجرا گردیده است. به عبارت بهتر اسلام از آغاز یک تئوکراسی بود. پیامبر اسلام ﷺ تنها رسول نبود بلکه از زمان هجرت به مدینه رهبر سیاسی بلامنازع مسلمانان نیز شد. بدین سان اسلام از آغاز هم جنبش دینی و هم حرکتی سیاسی بود» (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۳۳). با رحلت پیامبر فرقه‌ها و شاخه‌های مختلفی از اسلام دچار انشعاب شدند که مهم‌ترین آنها دو مذهب معروف تشیع و تسنن بودند. امرا و پادشاهان دنیای اسلام هر کدام یکی از این دو مذهب را انتخاب کردند و مردم تحت سلطه نیز اکثراً همان مذهب را اعمال می‌نمودند.

با گسترش متصرفات اسلامی و نفوذ مسلمانان به قلب اروپا و تسخیر اندلس، آیین اسلام شکل جهانی پیدا کرد و بخش‌های مهمی از قاره آسیا، اروپا و آفریقا در اختیار حاکمان مسلمان قرار گرفت. اما دوره طلایی اسلامی به دلایل درونی و بیرونی دچار انحطاط شده و از اواخر قرن هجدهم بخش مهمی از دنیای اسلام در تصرف اروپاییان قرار گرفت. این مسأله باعث تقویت جنبش‌های مذهبی و نوعی احیای اسلامی علیه حکام مستبد داخلی و استعمار خارجی گردید. نهضت‌هایی که در قرن نوزدهم جهت احیای قدرت و وحدت مسلمانان شکل گرفت خواهان تشکیل یک پرچم و حاکمیت واحد برای دنیای اسلام شدند. این تلقی در هر دو مذهب تشیع و تسنن وجود داشت. اما در مورد اینکه حکومت اسلامی چگونه و با ولایت و رهبری چه کسی تشکیل می‌شود و روند وحدت امت اسلامی چگونه خواهد بود اختلافات زیادی وجود داشته است. در دیدگاه تشیع بعد از رحلت پیامبر ﷺ ولایت و امامت به‌طور مستقیم به اهل بیت رسید. نظریه سیاسی تشیع، باور به ولی امر دارد: «به‌موجب نظریه لطف یا فیض

تشیع بر آن است که امامان از کرامت الهی و عصمت برخوردارند. شیعه امامیه، امامت را از ارکان دین می‌داند و بر آن است که تعیین امام به دست مردم نیست. گفته می‌شود که امامت مقامش والاتر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند و یا با آرای خود آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند. بر طبق نظریه شیعه، امامان بر مردم ولایت دارند و برخی فقها این ولایت را شامل بر اعمال حکومت نیز دانسته‌اند و در دوران غیبت، علما و مراجع دینی را نایب امام شمرده‌اند. فقهای ثلاثه مشهور شیعه یعنی محمدبن یعقوب کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بر نظریه لطف خاص خداوند و امامت به‌عنوان شرط سعادت و ادامه نبوت تأکید داشتند» (همان: ۲۳۵).

از نظر شیعه، سعادت جز با ظهور قائم میسر نخواهد بود و حاکم اسلامی و زعمای اسلام باید شرایط ظهور وی را فراهم آورند. وحدت اسلامی زمانی میسر خواهد شد که امت مسلمان زیر پرچم اسلام قرار گیرند و به جبل‌المتین تمسک جویند و معیار برتری آنان تقوا و ایمان خواهد بود. در این چارچوب تازمانی که حکومت به امام عصر علیه السلام یا نایبان برحق وی نرسد، مشروعیتی نخواهد داشت. برحسب دیدگاه شیعه، پادشاهان، قدرت و سیادت الهی یا دینی ندارند، بلکه مجریان تصمیمات و آرای دینی و صرفاً مدیران سیاسی کشور هستند، قدرت و سیادت کامل مذهبی-سیاسی در هر عصر به امام آن عصر، که منصوب می‌شود و معصوم است، و نایب او تعلق دارد (عالم، ۱۳۷۶: ۱۶۷). گرچه اندیشه اتحاد امت اسلامی در تشیع ریشه قدیمی و تاریخی داشته است اما بیشترین تمایل جهت تحقق این اندیشه به فداییان اسلام و نواب صفوی باز می‌گردد. اینکه اسلام در ذات خود انقلابی است و وضع موجود را به رسمیت نمی‌شناسد و حکومت‌های پادشاهی از اساس نامشروع و غیر الهی هستند. آنان حتی به تدوین قانون اساسی اسلامی پرداختند اما اقدامات انقلابی آنها در دوره پهلوی دوم منجر به اعدام سید مجتبی نواب صفوی گشت (۱۳۳۴). اما نحله فکری وی در پیروزی انقلاب اسلامی مؤثر افتاد و بسیاری از پیروان انقلاب اسلامی خود را میراث دار نواب صفوی و یارانش می‌دانستند. در واقع موج دوم اسلام انقلابی در تشیع که منجر به انقلاب اسلامی شد در سال ۵۷ به رهبری امام خمینی علیه السلام اتفاق افتاد. اساس اندیشه‌های او نیز در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی تبلور یافته است که از جمله می‌توان به

دو نمونه از اهداف کلان جمهوری اسلامی اشاره نمود: «دفاع از نهضت‌های آزادی‌بخش و مسلمانان و تعارض با اسرائیل و امریکا و استقرار یک جامعه اسلامی بر اساس مبانی تشیع» (سریع‌القول، ۱۳۸۷: ۴۹). اندیشه دفاع از حقوق مسلمانان که با تز صدور انقلاب همگام بود بر اساس این ایده شکل گرفته بود که مسلمین امت واحده هستند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبیین شد. بر این اساس «همه مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی خود را بر ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد» (خدادادی، ۱۳۸۶: ۱۳۵). همچنین مسأله ولایت فقها که در اندیشه سیاسی تشیع مسبوق به سابقه بوده در آرای امام خمینی مورد قبول قرار گرفته است و این دیدگاه در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز در اصل ۵۷ تبلور یافت.

اندیشه امت محوری در اهل سنت نیز با وقایع تاریخی و تحولات قرن نوزدهم دنیای اسلام پیوند خورده است و بسیاری از متفکران اهل سنت خواهان احیا و بیداری دینی در بین حکام، حکومت و جامعه اسلامی شدند. اما آنان برخلاف شیعه که ساختار هنجاری و ارزش محور را در اصول حکومت داری مورد توجه قرار داده، به واقعیات تاریخی و ضرورت کارآیی حکومت طبق شرایط زمانه پرداخته‌اند. نمونه این تفکر را می‌توان در آرای حسن ماوردی مشاهده کرد مخصوصاً در کتاب احکام السلطانیة به ضرورت وجود حاکم و حکومت حتی بر تأمین امنیت بر اساس زور می‌پردازد. اهل سنت چون خلافت را در زمره مصالح عامه می‌شمردند، پروایی از آن نداشتند که در وضع و بیان اصول خلافت رویدادهای تاریخ اسلام را ملاک و راهنمای خویش قرار دهند و آن اصول را با تحولات سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان هماهنگ سازند (عنایت، ۱۳۷۷: ۱۴۷).

در واقع فرقه‌ها و نحله‌های فکری اهل سنت نیز در واکنش به ناکامی‌های اخیر دنیای اسلام در قرن نوزدهم گسترش یافتند به طوری که نمی‌توان از یک خط فکری واحد و سیر منظم اندیشه در بین آنها نام برد. چرا که از مصلحان دینی نظیر رشیدرضا، سید قطب، محمد عبده تا جنبش اصولگرای وهابی و اخوان المسلمین، حتی القاعده و طالبان همه را می‌توان لحاظ نمود. تقسیم‌بندی گروه‌های اسلام‌گرای اهل سنت به

محافظه کار، اصولگرا، رادیکال، بنیادگرا، میانه رو... همه ناشی از این است که آنها در اندیشه و پراگما و خط مشی به اجماع نرسیده بودند. به عنوان نمونه در حالی که جنبش بنیادگرای اخوان المسلمین از زمان تأسیس (۱۹۲۸) تا ۲۰۱۲ (که محمد مُرسی رئیس جمهور منتخب این گروه در مصر شد) از قدرت قانونی محروم بودند. در واقع، گروه‌های مختلف اسلام گرای شیعه و سنی پس از تحولات بهار عربی ظهور کردند. پایه ایدئولوژیک خیلی از آنها امت محوری است. عمده آنها معتقد به تشکیل حکومت جهانی اسلام و اجرای قوانین شریعت هستند. دیدگاه امت محوری بر پایه تقسیم دنیا به دارالاسلام و دارالکفر استوار است که البته این دیدگاه را نیز بین علما و اندیشمندان اهل سنت و تشیع می‌توان مشاهده کرد و اینکه مجموعه امت اسلامی در دارالاسلام قرار دارند و اهل کفر خود به دو گروه کافر ذمی (اهل کتاب و اهل جزیه) و کافر حربی تقسیم می‌شوند که البته اهل کتاب یا جزیه طبق قرارداد مهاده از حمایت حاکم و حکومت اسلامی برخوردارند اما این شامل کفار حربی نخواهد شد. از نظر امت گرایان دنیای اسلام باید متحد شود و حاکم اسلامی قدرت را بر عهده گرفته و مانع تسلط غیر مسلمانان بر مسلمان شود. همچنین عواملی چون نژاد، جنسیت، قومیت و فرهنگ، ناسیونالیسم و مرزها هیچکدام نباید مانعی در اتحاد امت اسلامی ایجاد کنند و امت گرایی بر همه اینها ارجحیت دارد.

۶- تقابل و تعامل ناسیونالیسم و امت گرایی در دنیای اسلام

هرچند از لحاظ تاریخی تفکر امت گرایی و وحدت دنیای اسلام بر ناسیونالیسم و ملی گرایی تقدم داشته است. اما ظهور جنبش‌های ضد استعماری که در قالب ملی گرایی شکل گرفت جز در پناه اتحاد امت اسلامی میسر نشد. «نویسندگان مسلمان در قرن نوزدهم نظیر طهطاوی، ندیم، مرصفی و عبده اصطلاح ناسیونالیسم را به معنای جنبشی که از استقلال و آزادی ملتی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می‌کند معنی کرده‌اند و آن را به میهن پرستی یا به قول خودشان وطنیه (معنای لغوی اقامتگاه و سرزمین) برگردانده‌اند. ولی وطنیه مفهوم دیگری است و به جنبه سرزمینی هویت ملی مربوط می‌گردد. از آنجا که می‌گویند پیامبر ﷺ حب الوطن را از نشانه‌های ایمان

دانسته است)) (عنایت، ۱۳۸۰، ۱۹۹).

بسیاری از منتقدان ناسیونالیسم، آن را مانعی جهت ترویج اندیشه امت محوری می‌دانند. در مقابل، موافقان ناسیونالیسم، ملی‌گرایی را مقدمه وحدت اسلامی تلقی می‌کنند چرا که هر دو در مقابله با استعمار غرب تکوین یافته‌اند. در تفاوت دنیای اسلام و غرب اینکه ارزش‌ها و هنجارهای مبتنی بر امت‌گرایی قدرت جذب توده بیشتری برای ملت‌های مسلمان دارد و ناسیونالیست‌های مذهبی به‌طور سنتی جایگاه قوی‌تری به نسبت ناسیونالیست‌های سکولار داشته‌اند و آن هم بعلت نفوذ مداوم مذهب و گرایش‌های دینی در دنیای اسلام بوده است. به همین دلیل در میان عمده کشورهای مسلمان که ساختار چندقومیتی داشته‌اند و ناسیونالیسم ملی به دلیل چالش‌های موجود توانایی حفظ وحدت ملی را نداشته، امت‌گرایی توانسته در تقویت وحدت ملی آنان مؤثر باشد به همین دلیل جلوگیری از پیشرفت اروپاییان در سرزمین‌های اسلامی یکی از اهداف جنبش امت‌گرا بوده که از قرن ۱۹ شکل گرفته بود. اینکه حاکم مسلمان بتواند حامی دین و مسلمانان شود و ایدئولوژی وحدت اسلامی را با ناسیونالیسم و حب وطن ترکیب کند، بسیار مطلوب خواهد بود. مخصوصاً که از منظر قرآن که مهم‌ترین منبع الهی و اجتماعی مسلمانان تلقی می‌شود انسان‌ها ذاتاً برابرند و همه انسان‌ها از یک پدر و مادر مشخص ایجاد شده‌اند و نسل همه به آدم و حوا می‌رسد. لذا: او کسی است که شما را از نفس واحدی آفرید (انعام/ ۹۸) همچنین سوره (نساء/ ۱) و (سوره روم/ ۲) بر اصل برابری و نفی هرگونه امتیاز برتری جویانه تأکید کرده‌اند)) (خسروی، ۱۳۸۸: ۴۵).

در دوره عثمانی اعمال امت‌گرایی و ناسیونالیسم به‌طور همزمان نتایج چندگان موفقی در تاریخ اسلام به‌همراه نداشت. عدم موفقیت این دو اندیشه در دوره اضمحلال و تضعیف امپراطوری عثمانی کاملاً مشهود بود. برخی از محققان یکی از دلایل افول قدرت عثمانی را در عدم اتحاد با همسایگان مسلمان خویش از جمله ایران عصر صفوی، در مقابله با قدرت‌های اروپایی می‌دانند به‌طوری که آنها نتوانستند از وحدت اسلامی در برابر دشمنان مشترک بهره بگیرند. امپراطوری عثمانی که به‌مدت چند قرن خود را قطب اصلی دنیای اسلام می‌شناخت با حکومت صفویه ایران در چالش و رقابت بود. در گفتمان تشیع صفوی این دال - مذهب تشیع - بود که به

کمک فقهای شیعه معنادهی می‌شد در تمام این مراحل یکی از مؤلفه‌های شکل‌گیری و قوام ناسیونالیسم ایرانی و گرایش‌های ناسیونالیستی در برابر قدرت‌های خارجی، تشیع بود. آن‌چنانکه تقابل اصلی تقابل میان ملت اسلام و کفار تعریف می‌شد و اسلام و مشخصاً مذهب تشیع به نماد پاسداری از مرزهای ایران و حفظ کیان و هویت ایرانی تبدیل شده بود (مرتضوی، ۱۳۹۴: ۱۷۲). البته نکته حائز اهمیت اینکه گرچه میان دو دولت عثمانی و صفویه رقابت وجود داشت اما برخی از پادشاهان دو کشور به لزوم صلح و اتحاد پی برده بودند و این را می‌توان از معاهدات صلح دوجانبه بین دو کشور استنتاج نمود. مخصوصاً که در این معاهدات بجز حل و فصل اختلافات مرزی به لزوم احترام به باورها و عقاید مذهبی طرف مقابل هم استناد شده بود از جمله نکته قابل تأمل در خصوص معاهده صلح استانبول اول این است که بر اساس آن ایرانیان از لعن سه خلیفه اول مسلمین و عایشه یکی از همسران پیامبر اسلام منع شدند (منوری، ۱۳۹۶: ۱۹). همچنین بعد از قرار داد صلح قصر شیرین (۱۶۲۹-۱۶۴۲م) رویارویی ایران و عثمانی به مدت یک قرن فروکش کرد. بعدها در دوره‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه نیز گرچه اختلافات دو دولت همچنان وجود داشت اما عمدتاً ناشی از مشکلات مرزی بود و جنبه ایدئولوژیک آن کم رنگ شده بود که یکی از دلایل آن به مناسبات استعماری روسیه تزاری و دیگر دول اروپایی با ملل مسلمان و حکومت‌های آنها گره خورده بود و از سوی دیگر احیای تفکر امت‌گرایی و گسترش جنبش‌های اسلامی زمینه را برای تغییرات در روابط دو کشور مسلمان ایران و عثمانی فراهم نمود. گرچه در دوره بیداری جنبش‌های اسلامی متفکران مسلمان گام اساسی در جهت تقویت و وحدت ملی‌گرایی و امت‌گرایی اسلامی برداشتند، اما دولت عثمانی در اواخر عمر خود با جنبش‌های استقلال طلبانه مواجه شد و پایه‌های خلافت چند صد ساله که مبتنی بر شالوده مذهبی اهل سنت بود به وسیله آرمان‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایی ملل تابعه در قرن ۱۹م دچار لرزه شد و در نهایت در قرن ۲۰م فرو ریخت. دیدگاه متفاوت علمای اسلام با برخی از ناسیونالیست‌های عرب و غیر ترک در قرن ۱۹م همچنان باقی مانده به تشتت آرا افزوده بود. اما از سوی دیگر موجبات همکاری متفکران اسلامی را فراهم ساخته بود از جمله تعامل و همکاری محمدعبد، مفتی مصر و سید جمال‌الدین

اسدآبادی از آن جمله بود. عبهه نسبت به سید جمال تحرک کمتری داشت ولی آثار قلمی بیشتری از خود برجای گذاشت. سید جمال و عبهه هر دو برای وحدت مسلمانان و زدودن اختلافات مذهبی و فرقه‌ای، آگاهی آنان از گذشته افتخارآمیزشان و هشیاری در دنیای جدید و احیای مذهب فعالیت می‌کردند، از این رو اشاره به مقالات منتشر شده در مجله عروه الوثقی اصول اساسی تفکر عبهه را نیز در بر دارد (قادی، ۱۳۸۸: ۱۵). از نظر اندیشمندان مسلمان قرن ۱۹م شاکله اصلی عقب ماندگی جوامع اسلامی، قدرت استبدادی حکام، زوال اندیشه سیاسی متفکران و استیلای اقتصادی و سیاسی دنیای غرب بر ملل مسلمان بود. رشید رضا، کواکبی، سید جمال، نایینی و محمدعبهه از پیروان این تفکر بودند. اما اولویت جوامع مسلمان در حل این بحران‌ها یکسان و همگون نبود. باتوجه به عدم استقلال بیشتر جوامع سنی مذهب عرب یا مسلمانان هندوستان که با ترکان عثمانی یا انگلستان در جدال بودند، مسائلی فوری‌تر و ضروری‌تر نسبت به استبداد به چشم می‌خورد که همانا استقلال و بازسازی اجتماعات بود (همان: ۲۱۲).

هرچند بعدها و با سقوط سلطنت و الغای خلافت در عثمانی، بخشی از مسلمانان هند همچنان تمایل داشتند که وفاداری خود را به خلافت نشان دهند اما با ظهور جنبش ضد انگلیسی مهاتما گاندی، این تمایلات نیز تا حدودی فروکش کرد. اما موافقان خلافت در عثمانی هنوز بر علقه‌های مذهبی تأکید داشتند. در این چارچوب حتی خلیفه عثمانی حاکم دارالاسلام بوده است که اعراب، ترکها، آفریقاییان مسلمان همه را زیر پرچم توحید و اسلام حفظ می‌کند. اما با تشکیل جمهوری ترکیه در ۱۹۲۳م و استقرار سکولاریسم در این کشور، نگاه‌ها از ترکیه به سمت مصر متمرکز شد. بیشترین نقش را در مصر اخوان المسلمین بر عهده گرفتند. آنها در دوره قدرت‌گیری جمال عبدالناصر تلاش فراوانی کردند که بین ناسیونالیسم عربی، مصری و ایجاد حکومت اسلامی و امت‌گرایی آشتی برقرار کنند. اخوان المسلمین در برهه‌ای تاریخی با جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر همکاری داشتند و در آن زمان از صبغه‌های ناسیونالیسم عرب حمایت می‌کردند. تصور کلی آنها این بود که با قدرت‌گیری جمال عبدالناصر امکان فعالیت و تبلیغ و حتی تشکیل دولت اسلامی و اجرای شریعت دینی فراهم شده

است اما این فقط در حد ایده بود و بعدها طی اختلافاتی که با جمال عبدالناصر پیدا کردند بسیاری از رهبران آنها محدود و زندانی شدند و این جنبش شکل پنهانی گرفت. کما اینکه حتی در دوره‌ای که غیرقانونی بود به تبلیغ و مبارزه ادامه دادند و ترور انورسادات رئیس جمهور وقت مصر توسط خالد استانبولی یکی از اعضای اخوان المسلمین پس از انعقاد صلح کمپ دیوید با اسرائیل نقطه عطف مبارزه این گروه شد. اعتراض گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین به آیین سیاسی دولت‌های هواخواه قومیت عرب آن است که اسلام بنا بر اصل باید همه مؤمنان را از هر نژاد و قوم و ملت در بر بگیرد و هرگونه معیار نژادی و قومی و زبانی تمایز ملت‌ها را از میان بردارد. تنها معیار معتبر تفاوت گروه‌های بشری از یکدیگر، ایمان و تقوا است (عنایت، ۱۳۵۸: ۲۵۰).

این تقابل در بین بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا و ناسیونالیست‌های افراطی هم در جهان عرب و کشورهای مسلمان غیر عرب بچشم می‌خورد. در واقع زمینه‌های آشتی بین ناسیونالیسم ملی و امت‌گرایی در کشورهای مسلمان با چالش‌های زیادی روبرو است. منافع متعارض و متفاوت به کشورهای مسلمان اجازه تشکیل جبهه واحدی نداده است گرچه برخی تلاش‌ها از سوی آنها جهت اتحاد اسلامی صورت گرفت از جمله تشکیل سازمان کنفرانس اسلامی (۱۹۶۹) با عضویت بیش از ۵۴ کشور مسلمان و اهداف و برنامه‌های دراز مدت آن، به ایده امت اسلامی تا حدودی رنگ بخشید. همچنین مسأله فلسطین زمینه را برای همگرایی اسلامی فراهم ساخته است. اما منافع متعارض و سیاست‌های چند وجهی در کشورهای مسلمان آن را تضعیف ساخته است. بسیاری از کشورهای اسلامی اختلافات مرزی، سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک دارند و هرکدام به جبهه‌ای تعلق دارند. نفوذ و تأثیر نظام بین‌الملل بر روابط این کشورها تأثیر گذاشته و تقابل منافع ملی یا ناسیونالیسم با هویت دینی یا وحدت اسلامی چشمگیر شده است. اما علی‌رغم چنین چالش‌هایی، تلاش جهت همکاری و تعامل میان ملل مسلمان هنوز وجود دارد و تمایل به همبستگی اسلامی در چارچوب معاهدات و کنفرانس‌های بین‌المللی و منطقه‌ای وجود دارد. از جمله در کنفرانس حقوق بشر در اسلام (خارطوم ۱۹۹۳م) بر لزوم دعوت از رهبران و جامعه اسلامی به وحدت و جهاد و اجتهاد تأکید شد و در زمینه نظم نوین جهانی «هرگونه سلطه‌گری

سیاسی و نظامی برخی از کشورهای قدرتمند بر سایر کشورها را مردود شناخته و امت اسلامی را به اجرای نقش خود به‌عنوان مرکزی مهم در تشکیل نظام نوین جهانی دعوت می‌نماید» (آقایی، بی تا، ۹۲) در واقع با توجه به ظهور تهدیدات جدید نیاز به بازسازی روابط بین کشورهای مسلمان افزایش یافته است. بخشی از این تهدیدات در حوزه فراملی و در عرصه روابط بازیگران فراملی و بین‌المللی وجود دارد. در حال حاضر یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که در مقابل امت‌گرایی قرار گرفته مسأله جهانی شدن است که بسیاری از کشورهای جهان را در درون خود جذب کرده و آنها را وادار به قبول شرایط نابرابر ساخته است. عمده کشورهای مسلمان در تقسیم‌بندی جهانی جزو جنوب قرار دارند که نماد توسعه نیافتگی و وابستگی است و در مقابل این واژه دنیای شمال قرار دارد که پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در آن قرار دارند و بخش اعظم ثروت و دارایی‌های بین‌المللی در آنها متمرکز است. ماهیت نابرابر و نامتوازن روند کنونی جهانی شدن در شکاف فزاینده بین مردمان غنی و فقیر جهان و بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و در اختلافات گسترده بین کشورها در توزیع سود و زیان‌ها مشهود می‌باشد (خور، ۱۳۸۶: ۱۶).

فارغ از اینکه بخشی از ریشه‌های عقب‌ماندگی جنوب در روابط نابرابر و استعماری با شمال متمرکز بوده، اما طرفداران نظریه امت‌گرایی اسلامی معتقدند که مسلمانان با بازگشت به درون و ایجاد اتحاد که ناشی از ایدئولوژی و جهان‌بینی مشترک است در مقابل جهان سرمایه‌داری و شمال مقاومت می‌کنند و مانع از اضمحلال اندیشه و ثروت‌های مادی و روانی خود خواهند شد. همچنین گسترش تفکر راست افراطی در کشورهای اروپایی و خطر افزایش جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی در خاورمیانه و تروریسم بین‌المللی، بر لزوم وحدت و همگرایی دنیای اسلام افزوده است و با اتحاد دنیای اسلام عقب‌ماندگی کشورهای مسلمان جبران خواهد شد و جنگ و بحران و فاجعه که خاورمیانه و قسمت‌هایی از دنیای اسلام را فرا گرفته فروکش خواهد کرد و در این شرایط جنبه‌های منفی ناسیونالیسم که منافع فراملی و جهانی دنیای اسلام را تحت تأثیر قرار داده، بی اثر خواهد شد و تنها راه نجات کشورهای مسلمان تکمیل وحدت امت اسلامی در چارچوب تعامل و همکاری مشترک رهبران و رؤسای کشورهای مسلمان

نتیجه گیری

ناسیونالیسم و امت گرایی دو گرایش عمده در کشورهای مسلمان هستند که هر کدام به فراخور شرایط زمانی، جغرافیایی و سیاسی در تاریخ ملل مسلمان تقویت یا تضعیف شده‌اند. ناسیونالیسم گرچه موجب تجزیه و واگرایی دنیای اسلام شده است اما در مقاطعی با امت گرایی عجین شده است و نمی توان جنبه‌های مثبت آن را نادیده گرفت. به عبارتی امت گرایی و ناسیونالیسم یا هویت ملی قابل تجمیع هستند و دولت‌های مسلمان با حفظ وحدت ملی می‌توانند به همگرایی جهانی اسلامی برسند. این هدف در چارچوب تعدیل منافع ملی و منافع فراملی یا امت گرایی امکان پذیر است. تهدیدات بین المللی که جهان اسلام را محصور ساخته‌اند زمینه را برای وحدت اسلامی فراهم ساخته است و احتمال ایجاد نوعی وحدت فرا قاره‌ای بین ملل مسلمان امکان پذیر است. به نظر می‌رسد که این وحدت بیشتر از آنکه جنبه سیاسی و نظامی داشته باشد، شکل فرهنگی و اجتماعی پیدا می‌کند که در روابط بین الملل و دنیای پر تنش و نابرابر شمال و جنوب، نقطه مثبت و متعادل‌ی برای دنیای اسلام تلقی خواهد شد.

کتاب‌نامه

۱. ابنشتاین، ویلیام و فاگلمان، مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، نشر گسترده، ۱۳۷۶.
۲. ازغندی، علیرضا، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تهران، قومس، ۱۳۸۸.
۳. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، مروارید، ۱۳۷۹.
۴. برزگر، ابراهیم، روانشناسی سیاسی، تهران، سمت، ۱۳۸۹.
۵. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نی، ۱۳۷۹.
۶. بیگدلی، علی، تاریخ اروپا در قرون وسطی، تهران، پیام نور، ۱۳۸۴.
۷. خدادادی، محمد اسماعیل، مبانی علم سیاست، تهران، نشر یاقوت، ۱۳۸۰.
۸. خسروی، حسن، حقوق انتخابات دموکراتیک، تهران، مجد، ۱۳۸۷.
۹. خور، مارتین، جهانی شدن و جنوب (ترجمه احمد ساعی)، تهران، قومس، ۱۳۸۶.
۱۰. رواسانی، شاپور، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۰.
۱۱. ساعی، احمد، نظریه‌های امپریالیسم، تهران، قومس، ۱۳۷۶.

۱۲. —، مسائل اقتصادی - سیاسی، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
۱۳. سریع القلم، محمود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۰.
۱۴. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، تهران، نی، ۱۳۷۶.
۱۵. علیزاده، حسن، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶.
۱۶. عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، سپهر، ۱۳۵۸.
۱۷. عنایت، حمید، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، تهران، روزنه، ۱۳۷۷.
۱۸. —، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
۱۹. قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران، سمت، ۱۳۸۸.
۲۰. لطفی، تقی، تاریخ تحولات اروپا در قرون جدید، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
۲۱. لوین، اندرو، طرح و نقد نریه لیبرال دموکراسی، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
۲۲. مرتضوی، سیدخدایار، «گفتمان تشیع و برسازگی هویت ملی در ایران عصر صفوی»، فصلنامه علمی، پژوهشی پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره ۳، ۱۳۹۴.
۲۳. منوری، سید علی، «مناسبات دین و دولت، تکوین شالوده روابط خارجی ایران با عثمانی»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی ایران با عثمانی، شماره ۷۳، ۱۳۹۶.
۲۴. موثقی، احمد، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
۲۵. نقیب زاده، احمد، تحولات روابط بین الملل، تهران، قومس، ۱۳۷۵.
۲۶. —، سیاست و حکومت در اروپا، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
۲۷. وبر، ماکس، اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، تهران، سمت، ۱۳۷۱.
۲۸. الهی، همایون، امپریالیسم و عقب ماندگی، تهران، قومس، ۱۳۷۹.